

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۸۷

صص ۷۵ - ۹۵

امکان‌سنجی گسترش روابط راهبردی ایران و چین از منظر نظریات اتحاد و همگرایی

دکتر مسعود غفاری* - دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
شهریز شریعتی - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۲۶

چکیده

پرسش در مورد علت همگرایی و اتحاد کشورها در سیاست خارجی یکی از مهمترین پرسش‌ها در عرصه مطالعات بین‌المللی محسوب می‌شود؛ از این منظر بسیاری از مطالعات نظری در روابط بین‌الملل بر مبنای تلاش برای فهم این نکته است که چرا و چگونه برخی از دولت‌ها با یکدیگر تشکیل اتحاد می‌دهند. با وجود گستره مطالعات گوناگون در پارادایم‌های رقیب در روابط بین‌الملل به نظر می‌رسد بیشتر نظریه‌های روابط بین‌الملل با وجود تعارض‌های فراوان، در این نکته که اتحادها در واکنش به تهدیدات شکل می‌گیرند، اتفاق نظر دارند و تفاوت اصلی آنها در داخلی و یا خارجی بودن منشا تهدیدات است. بر اساس این نظریات، اتحادها را در تعریفی موسع می‌توان روابط مبتنی بر همکاری‌های رسمی و یا غیررسمی بین دو یا مجموعه‌ای از چند دولت دانست که بر مبنای این روابط، دولت‌های متحد، متعهد به اتخاذ مواضع هماهنگ در عرصه مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی می‌شوند. در همین حال و از سوی دیگر افزایش تدریجی قدرت سیاسی و اقتصادی جمهوری خلق چین در مناسبات جهانی، برخی از تصمیم‌سازان ایرانی را به این جمع‌بندی رسانیده که در قالب دکترین نگاه به شرق می‌توانند سطح جدید و گسترده‌ای از روابط را در قالب اتحاد راهبردی با رهبران پکن، طراحی و تجربه کنند. هر چند در مورد جایگاه چین در نظام جهانی هنوز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما وجه مشترک همه این دیدگاه‌ها بیانگر این نکته است که جایگاه چین در سلسله مراتب قدرت جهانی در حال افزایش است و اگر چین بتواند به آهنگ رشد کنونی خود ادامه دهد تا سال ۲۰۲۰ به ابرقدرتی تمام عیار تبدیل خواهد شد که از این منظر بدیهی است اتحاد ایران و چین می‌تواند حامل دستاوردهای بزرگی برای جمهوری اسلامی ایران باشد. مطابق آنچه گفته شد، این پژوهش می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که «آیا دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین می‌توانند وارد حوزه ائتلاف و اتحاد راهبردی با یکدیگر شوند؟». در پاسخ به این پرسش ضمن بررسی آموزه‌های روابط بین‌الملل در موضوع اتحاد و همگرایی و همچنین بررسی آمار و

E-mail: ghaffari@modares.ac.ir

* نویسنده عهده‌دار مکاتبات

داده‌های مستند، این فرضیه را مورد آزمون قرار می‌دهد که «مطابق آموزه‌های نظریات اتحاد و همگرایی در روابط بین‌الملل به نظر می‌رسد دو کشور ایران و چین فاقد شرایط لازم برای ورود به عرصه اتحاد راهبردی هستند.» نتایج حاصله نشان می‌دهد که چشم‌انداز تحقق همگرایی و اتحاد راهبردی بین ایران و چین چندان امیدوار کننده نیست و دو کشور در بهترین شرایط فقط به برخی همکاریهای فرهنگی و هماهنگی‌های محدود اقتصادی اکتفا کنند.

واژه‌های کلیدی: روابط بین‌الملل، همگرایی، اتحاد، ایران، چین.

مقدمه

مروری بر تحولات معاصر چین مبین این نکته است که این کشور از نظر اقتصادی به ویژه در ربع قرن اخیر رشد قابل ملاحظه‌ای داشته و در تلاش است تا بتواند موقعیت خود را در نظام بین‌الملل از طریق ترجمه قدرت اقتصادی به قدرت نظامی و سیاسی تحقق بخشد. در همین حال، آنچه از منظر راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت به شمار می‌رود، فهم این نکته است که آیا چین به عنوان یک قدرت نوظهور و منتقد نظام بین‌الملل دست‌کم طی دو دهه آینده از توانایی‌های لازم برای جانشینی و به چالش کشیدن هژمونی آمریکا و غرب برخوردار است و آیا در شرایط جایگزینی احتمالی می‌تواند روابط راهبردی و مطلوبی با جمهوری اسلامی ایران برقرار سازد؟ در پاسخ به این قبیل پرسش‌ها هر چند به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، به نظر می‌رسد ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی تلاش می‌کند تا قدرت رو به رشد چین را کانالیزه و چین را به سمت سازگار شدن با وضع موجود از نظام مسلط ترغیب کند، اما از سوی دیگر این تحلیل نیز وجود دارد که رهبران جمهوری خلق چین هر چند با توجه به توانایی فعلی ترجیح می‌دهند با ایجاد فضایی آرام و به صورت تدریجی و مسالمت‌آمیز روند توسعه و تبدیل به قدرت جهانی را طی کنند؛ اما در صورت دستیابی به قدرت، معادلات هژمونیک حاکم بر جهان را دچار چالش‌های بنیادین خواهند نمود. با این وجود، آنچه در تحلیل روابط ایران و چین از چشم‌انداز نظری ضروری‌تر به نظر می‌رسد فهم این نکته است که چرا و چگونه برخی از دولت‌ها با یکدیگر تشکیل اتحاد می‌دهند و وارد فرایند همگرایی با یکدیگر می‌شوند؟ مطابق آنچه گفته شد، این پژوهش با مفروض گرفتن این

نکته که جمهوری اسلامی ایران مایل به افزایش سطح روابط با جمهوری خلق چین و ارتقای این روابط به سطوح راهبردی است، می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین از منظر آموزه‌های نظریات اتحاد و همگرایی در روابط بین‌الملل می‌توانند وارد حوزه ائتلاف و اتحاد راهبردی شوند؟ مقاله در پاسخ به این پرسش ضمن بررسی آموزه‌های روابط بین‌الملل در موضوع اتحاد و همگرایی و همچنین بررسی آمار و داده‌های مستند با فرض تداوم شرایط موجود این فرضیه را مورد آزمون قرار می‌دهد. مطابق آموزه‌های نظریات اتحاد و همگرایی در روابط بین‌الملل به نظر نمی‌رسد ایران و چین واجد شرایط لازم برای ورود به عرصه اتحاد راهبردی باشند. برای این منظور، نخست نظریات موجود درباره اتحاد و همگرایی در روابط بین‌الملل را مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و پس از تبیین نظریات موجود تلاش می‌شود تا از آموزه‌های این نظریات، برای فهم آینده روابط جمهوری اسلامی ایران و چین بهره‌گیری شود.

اتحاد و همگرایی به مثابه تلاش برای رفع تهدیدات خارجی

این رویکرد که به واسطه توجه به کاربرد مفاهیمی نظیر قدرت، تهدید و دولت بر مبنای آموزه‌های رئالیسم در روابط بین‌الملل مبتنی است، استدلال می‌کند که ماهیت قطبی و آنارشیک نظام بین‌الملل ایجاد اتحادها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این راستا «مارتین وایت»^۱ تصریح می‌کند: کارکرد اتحادها تحکیم امنیت متحدان و ارتقای منافع آنان در جهان بیرونی است (Wight, 1978:122). جورج لیسکا^۲ نیز بر این باور است که دولت‌ها به واسطه ناتوانی از مواجهه با دشمنان نیرومند، تصمیم می‌گیرند با دولت‌های دیگری که وضعیت مشابه با آنان را دارند، تشریک مساعی کنند تا بدین ترتیب امنیت خود را در برابر دشمن مشترک پیشینه سازند. این مدل از اتحاد که تحت عنوان مدل «تجمیع قدرت»^۳ شناخته می‌شود بر پایه این مفروض قرار دارد که دولت‌ها فقط به واسطه همکاری‌های نظامی که در مواجهه با دشمن

1- Martin Wight

2-George Liska

3-Aggregation of Power Model

مشترک فراهم می‌کنند، برای یکدیگر ارزشمند محسوب می‌شوند (Liska, 1962:13). بر این اساس و از این منظر «اتحاد» را می‌توان همان راهبرد «توازن قوا»^۱ دانست که از سوی افرادی نظیر هانس مورگنتا و در کتاب سیاست بین‌ملتها مورد تاکید قرار گرفته است (Morgenthau, 1985). بر مبنای این راهبرد کشورهایی که وارد فرایند اتحاد می‌شوند به واسطه تشریک مساعی با یکدیگر قدرت خود را افزایش می‌دهند و یا دست‌کم مانع از آن می‌شوند که دشمن توانایی افزایش قدرت را از طریق تجمیع قدرت با آن کشورها، پیدا کند. در مجموع و بر اساس این راهبرد آنچه مورگنتا نیز تصریح می‌کند: اتحادها نه بر اساس اصول بلکه بر پایه مصالح شکل می‌گیرند و مهمترین هدف از ایجاد اتحادها نیز جلوگیری یک یا مجموعه‌ای از کشورها برای دستیابی به موقعیت مسلط است (همان: ۸۰). بدین ترتیب از منظر این پارادایم، اتحادها، ارتباط عمده‌ای به ویژگی‌های ملی کشورها ندارد و در واقع موضوعی مرتبط با چگونگی چینش نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. به موازات نظریه موازنه قوا در پارادایم رئالیسم که اتحادها را به واسطه وجود دشمن قوی ارزیابی می‌کند، برخی نظریه‌پردازان متأخر پارادایم مذکور نیز معتقدند که دولت‌ها در برابر دولت‌هایی که منشا بیشترین تهدید هستند، متحد می‌شوند. در این ارتباط «استفان والت»^۲ تصریح می‌کند که دولت‌ها نه به واسطه موازنه قدرت، بلکه به علت ایجاد «موازنه در تهدید مشترک» با یکدیگر متحد می‌شوند و به عبارت بهتر دولت‌ها در برابر کشورهایی با یکدیگر متحد می‌شوند که بیشترین تهدید را در نظام بین‌الملل متوجه آنان می‌کنند. والت بر این اساس و در عین حال یادآور می‌شود که دولت هدف اتحاد، لزوماً قوی‌ترین دولت محسوب نمی‌شود (Walt, 1987: 263). وی همچنین با انتقاد از نظریه موازنه قوا که عواملی نظیر توسعه اقتصادی، نظامی و صنعتی را در توازن قوا، حائز اهمیت تلقی می‌کند، معتقد است برای فهم میزان و درجه تهدیدزایی یک کشور باید عواملی نظیر نزدیکی‌های جغرافیایی، قدرت تهاجمی و نیات و مقاصد آن کشور نیز در تحلیل‌ها مورد توجه قرار گیرد (همان: ۲۲-۲۶). افزون بر موارد فوق، نظریه‌پردازان پارادایم نئورئالیسم نیز در مقوله اتحادها به این نکته اشاره می‌کنند که کشورها در نظام بین‌الملل بیشتر متمایل به پیوستن به

1 -Balance of Power

2 -Stephen Walt

اتحادها و کشورهایی هستند، که قدرت بیشتری در نظام بین‌الملل دارند. برای مثال «کنت والتز»^۱ با طرح واژه "Bandwagoning" یا "Wagonism" استدلال می‌کند هرچند بسیاری از کشورها در شرایطی که بتوانند آزادانه انتخاب کنند، حمایت از کشورهای ضعیف و ناراضی را ترجیح می‌دهند اما به واسطه ماهیت نظام بین‌الملل در بیشتر موارد ناگزیر مایل به حفظ وضع موجود و تبعیت و همراهی با سیاست‌های دولت‌های قوی‌تر هستند (Waltz, 1979: 126-127). از این منظر برخی نظریه‌پردازان پارادایم رئالیسم همچنین استدلال می‌کنند که بسیاری از اتحادها بیش از آنکه در برابر تهدیدات باشند برای دستیابی به فرصت‌ها ایجاد می‌شوند (Schweller, 1997: 928) و در نتیجه همراهی با قدرت برتر نیز در این روند دور از ذهن نخواهد بود. برای مثال «رنالد شولر»^۲ تصریح می‌کند که مهمترین عامل تعیین کننده در اتحادها، «موازنه قوا» و یا «موازنه تهدید» نیست بلکه در واقع تطابق خواست‌های سیاسی موجب پیدایش اتحادها می‌شود. (Schweller, 1994: 88) وی معتقد است آنچه دولت‌ها را به سمت و سوی همگرایی با یکدیگر سوق می‌دهد نه ترس از تنبیه بلکه وعده پاداشی است که دولت‌ها دریافت می‌کنند (همان: ۹۴-۹۵). در این راستا شولر استدلال می‌کند اگر دولتی از وضع موجود خشنود باشد صرف نظر از چگونگی توزیع قدرت به اتحادهایی می‌پیوندد که حامی وضع موجود هستند و اگر دولتهایی نیز از وضع موجود ناراضی باشند، با هدف پیشینه‌سازی منافع با قدرت‌های در حال ظهور و یا کشورهایی که در پی مواجهه با نظم موجود هستند، وارد ائتلاف می‌شوند (همان: ۹۳). شولر برای تبیین بیشتر فرایند اتحادها چهارگونه از دولت‌ها را نیز از یکدیگر تفکیک می‌کند؛ به باور وی در نظام بین‌الملل «شیرها»^۳ کشورهایی هستند که کلیت وضع موجود را رضایت‌بخش تلقی می‌کنند و حاضر هستند تا به هر بهایی به دفاع از هنجارها و ارزش‌های حاکم پردازند. در برابر شیرها، «گرگ‌ها»^۴ دولت‌های قدرتمندی به شمار می‌روند که به واسطه نارضایتی از وضع موجود و با تحمل هزینه‌های گزاف همواره در پی تغییر شرایط هستند اما به طور معمول نمی‌تواند شیرها را مغلوب سازند. در سوی دیگر

^۱ -Kenneth Waltz

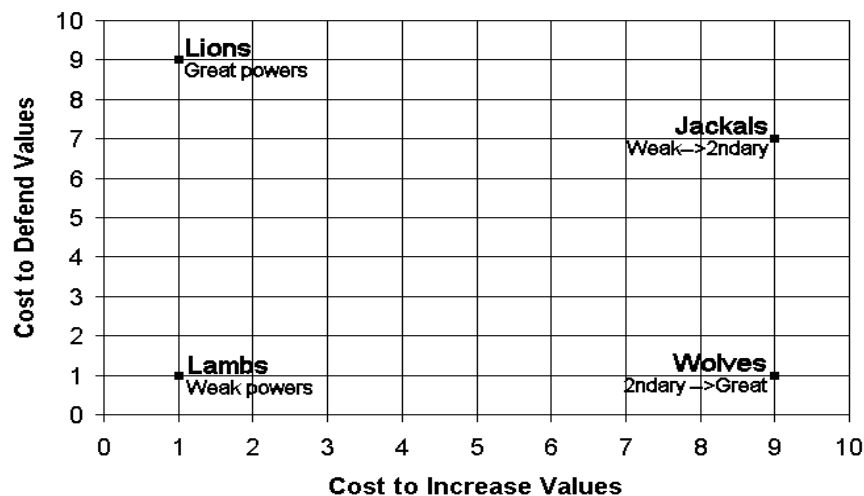
^۲ -Randall Schweller

^۳ - Lions

^۴ - Wolves

این معادله «شغال‌ها»^۱ قرار دارند که برای حفظ جایگاه و توسعه ارزش‌های مورد نظر خود باید بیشترین هزینه ممکن را پرداخت کنند و اگرچه در مجموع از شرایط موجود ناراضی هستند اما به واسطه فقدان توانایی لازم همواره ناگزیر می‌شوند ضمن ابراز دوستی با «گرگ‌ها» منافع خود را با بهره‌گیری از فرصت‌های حاصل از منازعه شیرها و گرگ‌ها، محقق سازند. سرانجام نیز شولر دسته آخر دولت‌ها را «بره‌ها»^۲ می‌نامد که حاضر به تحمل هزینه زیادی برای دفاع از ارزش‌های موجود و یا توسعه ارزش‌های خود نیستند و به طور معمول اتحاد با شیران و حامیان وضع موجود را ترجیح می‌دهند (همان: ۱۰۳-۱۰۵). نمودار شماره ۱ به صورت نمادین هزینه‌های دفاع از ارزش‌ها و توسعه ارزش‌ها را در بین واحدهای گوناگون نظام بین‌الملل از منظر شولر نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۱: هزینه دفاع از ارزش‌ها و توسعه ارزش‌ها در بین واحدهای گوناگون نظام بین‌الملل



Source: Schweller, 1994: 101-103

^۱ - Jackals

^۲ - lambs

اتحاد و همگرایی به مثابه تلاش برای رفع تهدیدات داخلی

این رویکرد نیز به واسطه تمرکز بر مقولات «تهدید» و «قدرت» بیشتر بر مبنای آموزه‌های مکاتب رئالیسم و نئورئالیسم مبتنی و معتقد است فهم بهتر و دقیق‌تر مقوله اتحادها در نظام بین‌الملل مستلزم پرهیز از تحلیل‌های سیستمی و تمرکز بر عوامل داخلی کشورها است. در این راستا «دبورا لارسون»^۱ با مطالعه اوضاع کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در جریان تحولات منجر به جنگ جهانی دوم استدلال می‌کند: رهبران سیاسی و نخبگان حاکم در کشورهای کوچک و ضعیف بیش از آنکه به منافع ملی و تمامیت ارضی بیاندیشند در پی حفظ قدرت هستند و بدین ترتیب از طریق اتحاد بویژه با قدرت‌های نوظهور می‌کوشند تا افزون بر رفع تهدیدهای خارجی، احزاب سیاسی رقیب را نیز کنار زنند و حیات سیاسی خود را تداوم دهند (Larson, 1991: 102). نتایج حاصل از مطالعات «استیون دیوید»^۲ درباره کشورهای جهان سوم نیز نشان می‌دهد که اکثر رهبران کشورهای جهان سوم به واسطه فقدان مشروعیت و اجماع با تهدیدات داخلی فزاینده‌ای مواجه هستند و در نتیجه ترجیح می‌دهند تا با هر کشوری که تداوم حکومت آنان را تضمین می‌کنند، متحد شوند. به باور دیوید، رهبران جهان سوم بدین ترتیب می‌توانند نیروی خود را بر تهدید عمده که ماهیت داخلی دارد متمرکز سازند (David, 1991: 233-256). وی که این نظریه را «موازنه همه‌جانبه»^۳ می‌نامد، همچنین معتقد است نظریه پردازان رئالیسم باید توجه بیشتری را به عوامل داخلی کشورها و از جمله نقش رهبران در فرایند شکل‌گیری اتحادها معطوف کنند (همان: ۲۳۷). افزون بر موارد فوق، نتایج حاصل از مطالعات موردی «مایکل بارنت»^۴ و «جک لوی»^۵ در برخی کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز بیانگر این نکته است که اکثر رهبران کشورهای جهان سوم یا کشورهای کمتر توسعه‌یافته از سویی قادر به بسیج منابع ملی و داخلی در برابر تهدیدات نیستند و از سوی دیگر به واسطه بی‌ثباتی‌های داخلی مستمر، ناگزیر، اتحاد با کشورهای خارجی را راه حل بحران مشروعیت و مشکلات داخلی تصور می‌کنند (Barnett & Levy, 1992: 19-40).

^۱- Deborah Larson

^۲- Steven David

^۳- Omni balancing

^۴- Michael Barnett

^۵- Jack Levy

اتحاد و همگرایی به مثابه افزایش توان کارکردی

صرف نظر از آنچه تا کنون درباره علل تکوین اتحادها و همگرایی بین کشورها در نظام بین الملل گفته شد، دسته دیگری از نظریات می‌کوشند تا با تاکید بر عواملی نظیر تاثیر اتحادها بر افزایش توان کارکردی دولت‌ها، فرایند شکل‌گیری اتحاد بین دولت‌ها را در نظام بین الملل توجیه کنند. این نظریات که بیشتر از سوی نظریه‌پردازان مکاتب ایده‌آلیسم و لیبرالیسم مطرح می‌شود خود مشتمل بر چندین نظریه از جمله نظریات کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و نظریه مبادله است. در این راستا «کارکردگرایان»^۱ ضمن طرح شعار «مرگ بر مرزها»^۲ بر این باورند که واحدهای سیاسی قادر به تأمین خواسته‌ها و نیازهای انسانی در چارچوب‌های بسته نیستند و جوامع بشری پاسخ برخی از نیازهای خود را باید در ورای مرزهای ملی جستجو کنند که این امر، همکاری‌های گسترده را در بین دولت‌های ملی ایجاب می‌کند. «دیوید میترانی»^۳ از نظریه‌پردازان این مکتب، استدلال می‌کند که جوامع مدرن امروزی مشکلات فنی فراوانی را پیش رو دارند و توسعه و گسترش همکاری‌ها در زمینه‌های مختلف به یک حوزه خاص جغرافیایی محدود نمی‌شود و سرانجام نیز رهبران کشورهای جهان بر خوردهای تنگ‌نظرانه ملی را به واسطه ناتوانی در تامین نیازهای روزمره، جایگزین وفاداری به جامعه بین‌المللی خواهند کرد (Mitrany, 1975: 350-365). میترانی همچنین معتقد است که الزامات کارکردی ناشی از عدم توان پاسخگویی توسط سیاستمداران، آنان را ناگزیر از بهره‌گیری از متخصصان فنی غیرسیاسی و فن‌سالاران خواهد کرد (همان: ۳۶۴). وی مراحل تکوین همگرایی را به صورت زیر ترسیم می‌نماید:

پیچیدگی‌های فزاینده فرایندهای اجتماعی ← افزایش وظایف غیرسیاسی در جامعه و قوت گرفتن نقش متخصصان ← همکاری متخصصان و فن‌سالاران فراملی در عرصه‌های فراملی ← پیدایش و افزایش نهادهای همکاری بین‌المللی ← پیدایش همکاری‌ها و همگرایی اقتصادی در سطح جهانی (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۸۸).

- 1- Functionalism Theory
- 2- Down With Borders
- 3- David Mitrany

از سوی دیگر، کارکردگرایان جدید^۱ با نقد نگرش خوشبینانه کارکردگرایان به مقوله اتحاد، استدلال می‌کنند از آنجایی که در نظام بین‌المللی به دشواری می‌توان به اجماع کلی دست یافت، باید افراد را در چارچوب سیستم کثرت‌گرا مورد بررسی قرار داد. نظریه‌پردازان این گروه از جمله «ارنست هاس»^۲ و «فلیپ اشمیت»^۳ بر این باورند که همگرایی اقتصادی لزوماً منجر به اتحاد سیاسی نخواهد شد. بدین ترتیب کارکردگرایان جدید بر اهمیت همگرایی‌های منطقه‌ای، اسلوب‌های چانه زدن میان نخبگان سیاسی و همچنین بر انگیزه‌های بازیگران سیاسی مشارکت‌کننده و بالاخره بر پیامدهای غیرقابل‌انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هریک از بازیگران حاصل می‌شود، تاکید می‌کنند. مطالعات هاس و اشمیت همچنین بیانگر این نکته است که فرایند همگرایی افزون بر ارائه تفاسیر مشابه دو کشور از مقوله‌ی امنیت و تهدید، متضمن دموکراتیک شدن مبنای حاکمیت ملی خواهد بود و کشورهایی که وارد اتحاد با یکدیگر می‌شوند در نهایت ناگزیر به انجام پاره‌ای تغییرات و پذیرش حاکمیت ملی و مردمی در داخل خواهند بود (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

در همین حال، طرفداران نظریه مبادله^۴ بر تأثیرات حاصل از میزان و کیفیت تبادلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین واحدهای گوناگون بر فرایند شکل‌گیری اتحاد و همگرایی در نظام بین‌الملل تأکید دارند. براساس نظرات این افراد از آنجایی که در سیاست بین‌الملل واحدهای سیاسی در کنش متقابل با یکدیگر به سر می‌برند، افزون بر آن که ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی هر یک از این واحدها می‌تواند در همسویی و یا واگرایی آنها نسبت به هم مؤثر باشد، به هر میزان نیز که به «حجم مبادلات»^۵ میان کشورها افزوده شود به همان نسبت بر درجه همگرایی میان آنان افزوده خواهد شد. در این راستا پژوهشگرانی نظیر «استیون اشپیگل»^۶ و «لویس کانتوری»^۷ ضمن امکان‌سنجی اتحادها در نظام بین‌الملل تصریح می‌کنند

- 1- Neo Functionalism Theory
- 2- Ernest Hass
- 3- Philip Schmitter
- 4- Interaction Theory
- 5- Volume of Trade
- 6- Steven Spiegel
- 7- Louis Cantori

به هر میزان که شباهت شاخص‌های سیاسی و تشابه و تجانس بین ساختارهای سیاسی دو کشور افزایش یابد و در عین حال شاخص‌های اقتصادی آنان نیز مشابه یکدیگر باشد، بخت بیشتری برای تحکیم همگرایی وجود خواهد داشت (Cantori & Spiegel 1970:10-11). البته لازم به ذکر است برخی از منتقدان این نظریه معتقدند تجربه‌های تاریخی مبین این نکته بوده است که به موازات توسعه و بسط روابط بین واحدهای سیاسی ممکن است زمینه برای طرح تضادها و اختلافات نیز فراهم شود (قوام، ۱۳۷۵: ۲۵۳).

اتحاد و همگرایی به مثابه مشابهت‌های بینا ذهنی

عوامل و فاکتورهای ذهنی و از جمله مشابهت‌های ایدئولوژیک و هویتی از دیگر متغیرهایی محسوب می‌شوند که برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل آنها را برای تبیین فرایند شکل‌گیری اتحادها مورد توجه قرار داده‌اند. در این راستا «باری بوزان»^۱ و «اول ویور»^۲ تصریح می‌کنند که عوامل فرامادی نظیر هویت‌های تاریخی در تکوین و تداوم مناسبات خصمانه و دوستانه کشورها موثرند و نمی‌توان نقش این عوامل را در مطالعات بین‌الملل نادیده پنداشت (Buzan, & waever, 2005: 40-89).

«جیمز دوئرتی»^۳ و «رابرت فالتزگراف»^۴ نیز معتقدند نظام‌های سیاسی به خاطر وجود ارزش‌هایی مشترک و فراگیر میان اعضای خود و به واسطه وجود توافقی عمومی درباره چارچوب نظام مربوطه است که به انسجام و همبستگی دست یافته و آن را حفظ می‌کنند. به باور این دو، نظام‌ها براساس اجماع شکلی (یا توافق عمومی درباره چارچوب سیاسی و رویه‌های حقوقی حل و فصل مسائل) و اجماع ماهوی (یا توافق عمومی درباره راه حل‌های مسائل وجود در نظام سیاسی) استوارند و هر چه اجماع شکلی و ماهوی وسیع‌تر باشد، همگرایی نیز بیشتر خواهد بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۶۶). استفان والت نیز از دیگر افرادی است که به تأثیر نقش مشابهت‌های ذهنی بر فرایند شکل‌گیری اتحادها و همگرایی

-
- 1- Barry Buzan
 - 2- Ole Waever
 - 3- James Dougherty
 - 4- Robert Pfaltzgraff

معتقد است. وی تصریح می‌کند اتحاد دولت‌هایی که به مانند یکدیگر می‌اندیشند از سویی به واسطه حمایت از اصول مشترک تسهیل می‌شود و از سوی دیگر نیز این دولت‌ها به علت مشابهت‌های فکری، همواره ترس کمتری را از یکدیگر احساس خواهند کرد. والت همچنین معتقد است اتحاد یک دولت با دولت‌های مشابه می‌تواند مشروعیت آن دولت را به واسطه تعلق به یک مجموعه‌ی فکری بزرگ‌تر افزایش دهد (Walt, 1987: 34-35). البته والت در عین حال معتقد است که با تشدید تهدیدات، اهمیت ایدئولوژی به عنوان عاملی وحدت بخش کاهش می‌یابد و دولت‌ها در صورت مواجهه با یک چالش جدی و حیاتی احتمالاً در صف‌بندی با یکدیگر چندان توجهی به ملاحظات ایدئولوژیک نخواهند داشت (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۶۹).

سرانجام، یکی دیگر از آثاری که درباره تاثیر مشابهت‌های ذهنی بر فرایند اتحاد و همگرایی نگاشته شده است به «مایکل بارنت» تعلق دارد (Barnett, 1996: 400-447). وی با اشاره به روند شکل‌گیری پیمان بغداد (۱۹۵۵م) و شورای همکاری خلیج فارس (۱۹۸۱م) معتقد است که پیمان بغداد فقط بر اثر مشابهت‌های فکری و ایدئولوژیک و شورای همکاری خلیج فارس نیز فقط به واسطه ملاحظات هویتی به وجود آمدند.

روابط ایران و چین در پرتو آموزه‌های نظریات اتحاد و همگرایی

از مجموعه مباحثی که در قالب نظریات چهارگانه فوق درباره اتحاد و همگرایی گفته شد، می‌توان ملاحظات و آموزه‌های ذیل را در مقوله اتحاد و همگرایی مورد توجه قرار داد:

۱- اولین شرط لازم و ضروری برای ایجاد روابط استراتژیک میان دو یا چند بازیگر عبارت از وجود منافع استراتژیک مشترک و یا تهدیدها و چالش‌های مشترک برای آن منافع است و برای فهم یک رابطه استراتژیک باید نخست به شناسایی منافع استراتژیک بالقوه و بالفعل مشترک بین دو کشور و یا تهدید و چالش‌هایی پرداخت که از طریق همکاری نزدیک بین دو کشور قابل حصول هستند و یا می‌توان به مقابله با آنها پرداخت.

۲- منافع استراتژیک و یا تهدید و چالش‌های مشترک زمانی می‌توانند مبنا و شالوده‌ای برای ایجاد روابط استراتژیک باشد که نگرش و فهم مشترکی از این منافع و یا تهدیدها میان

تصمیم‌گیران و رهبران دو کشور فرضی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، بدون یک فهم مشترک از منافع استراتژیک و یا چالش‌ها و تهدیدهای فراروی آنها، منافع واقعی و عینی نمی‌تواند موجد همکاری استراتژیک شود. بنابراین، تحقق رابطه استراتژیک مستلزم فهم ذهنی رهبران از منافع استراتژیک و یا تهدیدات است.

۳- یکی از مؤلفه‌های مهم برای ایجاد یک رابطه استراتژیک وجود منابع مشترک بین دو کشور برای دستیابی به اهداف و منافع و یا مقابله با تهدیدها و چالش‌ها است و هر کدام از طرفین یک رابطه استراتژیک باید بخش متناسبی از منابع انسانی، مالی، دانش، فناوری و ... را متعهد شود.

۴- تحقق و تداوم روابط استراتژیک مستلزم دریافت پاداش مناسب از برقراری روابط است و واحدهای نظام‌بین‌الملل فقط در شرایطی وارد همگرایی با یکدیگر می‌شوند که بتوانند منافع ملموسی را متوجه خود سازند.^۱

۵- وجود نظام‌های ارزشی مشترک و فرهنگ‌های مکمل از الزامات تحقق روابط مطلوب راهبردی به شمار می‌رود، چرا که نظام‌های ارزشی مشترک می‌توانند بستر لازم را برای رشد رابطه استراتژیک و همچنین ابزارها، انگیزه و تعهد لازم را برای حل مشکلات از طریق مذاکره و همکاری فراهم کنند.

البته عواملی نظیر موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک به همراه قابلیت‌های ملی و بین‌المللی نیز از دیگر مقولات موثر در ایجاد روابط استراتژیک هستند که هر یک در جای خود می‌تواند به مثابه عامل تعیین‌کننده تصور شود. بر مبنای این بحث نظری یکی از مهمترین مباحثی که در تحلیل روابط ایران و چین مطرح می‌شود، این نکته است که ایران و چین با توجه به موارد مذکور تا چه میزان می‌توانند وارد فرایند اتحاد راهبردی به مثابه عالی‌ترین شکل همگرایی با یکدیگر شوند. مطابق آنچه در این نوشتار و از چشم‌اندازهای متفاوت نظری در مقوله اتحادها مورد بررسی قرار گرفت، اتحادها به طور معمول در پاسخ به تهدیدات

۱ - در این رابطه ذکر این نکته ضروری است که مطابق آخرین آمار موجود دو کشور ایران و جمهوری خلق چین در شمار کشورهای قرار می‌گیرند که دارای میزان درآمدی کمتر از درآمد متوسط (۹۳۶ - ۳۰۷۵ دلار) هستند (Publications.Worldbank.Org/WD/2009).

خارجی، تهدیدات داخلی و یا افزایش توان کارکردی حاصل می‌شوند؛ اگرچه آنچنان که اشاره شد، مشابهت‌های ذهنی نیز در تکوین اتحادها می‌توانند نقش انکارناپذیری ایفا کنند. از این منظر و در تحلیل روابط ایران و چین می‌توان گفت به نظر می‌رسد در حوزه «اتحاد به مثابه پاسخ به تهدیدات داخلی»، مجال چندانی برای اتحاد ایران و چین وجود ندارد. به عبارت دیگر با وجود آنکه تهدیدات داخلی فراروی ایران فاقد ماهیت سخت‌افزاری است و جمهوری اسلامی ایران با تهدیداتی داخلی نظیر وجود گروه‌های تروریستی، فرقه‌گرا و یا تجزیه‌طلب کمتر مواجه است در نتیجه به نظر نمی‌رسد ایران نیازمند اتحاد با چین در رفع این قبیل تهدیدات باشد. از سوی دیگر از آنجایی که ایدئولوژی و رویه فعلی دولت و رهبران چین نیز مخالف دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر است در نتیجه به نظر نمی‌رسد ایران حتی در صورت مواجهه با تهدیدات داخلی بتواند امید چندانی به کمک چین برای حل مشکلات حاصل از بی‌ثباتی داخلی داشته باشد. البته در تحلیلی دیگر نیز ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که شرایط موجود ایران نیز به واسطه مشروعیت و توانایی نسبی رهبران برای بسیج منابع داخلی در برابر تهدیدات، گزینه اتحاد با چین برای رفع تهدید داخلی را دور از ذهن می‌سازد. در همین حال، در صورت بررسی گزینه اتحاد برای رفع تهدیدات خارجی نیز به نظر می‌رسد، چین را نمی‌توان شریکی جدی برای رفع تهدیدات خارجی قلمداد کرد، به عبارت بهتر به نظر می‌رسد، از آنجایی که رهبران چین در حال حاضر با مشکلات متعددی در مناطق داخلی نظیر تبت و سین کیانگ و همچنین مناطق همجوار و از جمله در نحوه حل روابط با کشورهای همسایه از جمله ژاپن، تایوان و هند، در ضلع شرقی و جنوبی خود مواجه هستند، چین نمی‌تواند دست‌کم در کوتاه مدت و طی یک دهه آینده درگیر مسائلی شود که چندان در حوزه علائق راهبردی این کشور قرار ندارد. به عبارت دیگر هرچند چین در صدد جست‌وجوی شرایطی بهتر در معادلات نظام بین‌الملل است اما با توجه به مدل شولر که در سطور پیشین به آن اشاره شد، اگرچه اتحاد نیروهای معارض وضع موجود برای از میان بردن شیرهای حاکم چندان دور از ذهن نیست، اما بدیهی است این اتحاد در صورت تکوین و سپس پیروزی احتمالی (که البته مطابق نظریه شولر از بخت چندانی برخوردار نیست)، به واسطه ماهیت دو طرف دارای ماهیتی به شدت شکننده خواهد بود. ضمن آنکه بر اساس مدل

شولر و شواهد موجود، هزینه ایران برای پیروزی در این نبرد به مراتب بیش از هزینه‌های چین خواهد بود و این در حالی است که دستاوردهای احتمالی برای ایران به مراتب کمتر از دستاوردهایی است که چین به دست می‌آورد. درباره گزینه مشابهت‌های بین‌ذهنی به مثابه عامل اتحاد نیز می‌توان گفت با توجه به تنافر گفتمانی، ذهنی و ایدئولوژیک حاکم بر دو کشور ایران و چین، این گزینه از همان ابتدا ناگزیر منتفی و از دستور کار خارج می‌شود. هرچند این گفته به آن معنا نیست که مشابهت‌های ذهنی و تفاهم‌های کلی بین دو کشور وجود ندارد اما آنچنان که اشاره شد به نظر نمی‌رسد شبکه مفروضات و مشترکات ذهنی دو کشور تا به آن حد گسترده باشد که برای مثال بتواند روابط مطلوبی نظیر روابط آمریکا و اسرائیل را برای ایران و چین به وجود آورد. مطابق این ارزیابی، به نظر می‌رسد گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به واسطه متاثر شدن از سه دسته از باورهای «واقعیت‌ساز» برای ایرانیان یعنی باورهای ایرانشهری، باورهای اسلام شیعی و همچنین باورها و عقاید ناشی از تعلق ایران به کشورهای موسوم به جنوب که هر یک الزامات خاص خود را موجب می‌شوند به سختی می‌تواند با نظم مطلوب رهبران چین بویژه در شرایطی که این کشور به قدرت جهانی بدل شود، هماهنگی نشان دهد و اشتراک منافع پیدا کند. از سوی دیگر، شیوه تولید مسلط رانتیر در ایران به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های «واقعیت‌ساز» در گفتمان ایرانی موجب می‌شود که ایران با توجه به افزایش روزافزون نیاز جهان به منابع انرژی، دست‌کم در کوتاه مدت مشکل چندانی برای تامین درآمدهای ارزی نداشته باشد و در نتیجه گفتمان سیاست خارجی ایران نتواند ضرورت و درک درستی از گسترش روابط متقابل در جهان پیدا کند؛ از این منظر به نظر می‌رسد ایران در بهترین حالت می‌تواند در شرایط گسترش روابط با چین فقط به عنوان صادرکننده محصولات نفتی و واردکننده کالاهای ارزان قیمت چینی محسوب شود. از سوی دیگر و درباره مؤلفه‌های گفتمان‌ساز در سیاست خارجی چین می‌توان به این نکته اشاره کرد که مولفه‌های هویت‌ساز در اندیشه سیاسی چین با محوریت منافع مادی تا کنون منجر به توسعه بی‌نظیر چین به ویژه طی سه دهه گذشته شده است.^۱ توسعه بی‌نظیر چین که امروزه به

^۱ - از این منظر، سیاست‌های اقتصادی چین توانسته است صحت نظریه همگرایی جان گالبرایت (John Galbraith)،

واسطهٔ مفصل‌بندی و هماهنگی کم‌نظیر مولفه‌های گفتمان‌ساز سیاست خارجی این کشور در قالب ترکیب ناسیونالیسم، مارکسیسم چینی و شیوه تولید چینی با یکدیگر به وجود آمده است. در پرتو ایجاد روابط مناسب با نظام بین‌الملل این امکان را برای جمهوری خلق چین به وجود آورده است تا به قدرتی نوظهور در قرن ۲۱ مبدل شود. از این منظر آنچنان که بسیاری از پژوهشگران مسائل چین پیش‌بینی می‌کنند به نظر می‌رسد چین به تدریج به یکی از بازیگران قدرتمند عرصه اقتصاد بین‌الملل تبدیل شود که در این صورت نیز بعید به نظر می‌رسد بخواهد قواعد جاری بازی اقتصاد بین‌الملل را زیر پا گذارد (شاهنده، ۱۳۸۰)، (Meredith, 2007). در حال حاضر نیز صرف نظر از نگرانی‌هایی که درباره آینده و چگونگی تداوم این شیوه مختلط تولید در چین وجود دارد، گسترش برخی ارزش‌های غربی و عامل بودن چینی‌ها به این ارزش‌ها به همراه تداوم گفت‌وگوهای راهبردی چین با مجموعه کشورهای غربی از جمله آمریکا، شاخص‌های روشنی بر اثبات این ادعا به شمار می‌رود. سرانجام در مورد مقولهٔ اتحاد به مثابه «افزایش توان کارکردی» می‌توان گفت هر چند به نظر می‌رسد که ایران و چین برای افزایش توان کارکردی می‌توانند همکاری‌های معتنا بهی را با یکدیگر به انجام رسانند اما از آنجایی که نفس این همکاری‌ها را نمی‌توان به صورت ذهنی مد نظر قرار داد و با توجه به تحریم‌های ایران که در شورای امنیت و با تایید ضمنی چین محقق شده است، این قبیل همکاری‌ها نیز در حال حاضر و با فرض تداوم وضع موجود نمی‌توانند از حدود و ثغور مشخصی فراتر روند. از سوی دیگر با توجه به تاکید پژوهشگرانی نظیر اشپیگل و کانتوری مبنی بر لزوم تشابه میزان توسعه‌یافتگی و تجانس بین ساختارهای اقتصادی برای تحکیم بخت

اقتصاددان سرشناس آمریکائی را به اثبات رساند. همگرایی دو سیستم اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی را با هدایت واحد دولتی متکی به اقتصاد بازار، رشد جهش‌وار و اعجاز‌آمیز اقتصاد چین را تامین نمود و جهان را حیرت زده کرد و احکام منجمد تئوری مربوط به عقب‌ماندگی جهان سوم را زیر و رو کرد. چین طی ۲۵ سال گذشته (۲۰۰۵-۱۹۸۰)، توانسته است مسیر توسعه را با سرعت شگفت‌آور طی کند که در این راستا ارقام زیر بیانگر این مدعاست: در این مدت، زندگی مردم چین ۲۲ برابر بهتر شده و درآمد سرانه روستائیان نیز ۵۴ برابر افزایش یافته است. افزون بر این شمار اهالی کم‌درآمد چینی نیز در این مدت از ۵۳ درصد به ۸ درصد تقلیل یافته است (Penhirin, 2005).

همگرایی در بین کشورها، به نظر نمی‌رسد ایران و چین از این منظر نیز بتوانند وارد فرایند مطلوب همگرایی شوند به عبارت بهتر فقدان تشابهات سیاسی و اقتصادی بین نظام جمهوری اسلامی ایران و نظام جمهوری خلق چین به همراه تفسیر متفاوت این دو نظام از مقوله امنیت آنچنان که نظریه پردازان کارکردگرا در روابط بین الملل نیز اشاره می‌کنند موجب می‌شود تا فرایند همگرایی دو کشور به سهولت محقق نشود.

جدول شماره ۱ که از سوی نگارندگان و بر اساس آخرین آمار موجود تا ابتدای سال ۲۰۰۹ میلادی تهیه شده است، تفاوت برخی از مهمترین شاخص‌های مورد توجه نظریه پردازان کارکردگرا را در قبال دو کشور نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱: تفاوت برخی از مهمترین شاخصها بین ایران و چین

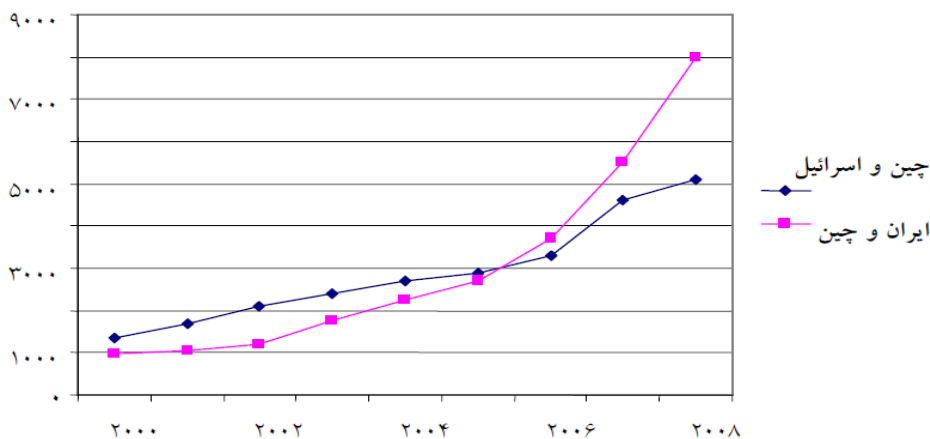
عضویت در مهمترین پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی	سه شریک اول تجاری (درصد مبادلات در کل)	شاخص پولیتی (۱۰- الی ۱۰)	ارزش تولید ناخالص ملی (میلیارد دلار)	حجم تجارت خارجی (میلیارد دلار)	
عضویت ناظر در پیمان شانگهای، اوپک، اکو، کنفرانس اسلامی	آلمان (۱۲٪)، چین (۱۱٪) امارات (۹/۴٪)	+۳	۴۸۰	۱۳۷	ایران
شانگهای، آ.سه.آن، آپک، تجارت جهانی، شورای تجارت جهانی، شورای امنیت	آمریکا (۲۱٪)، ژاپن (۹/۶٪)، کره جنوبی (۴/۶٪)	-۶	۴۸۱۸	۲۵۶۱	چین

Sources: Xinhua, Irna, systemicpeace.org, Wikipedia.

در نهایت، مطابق آموزه‌های نظریه «مبادله» که در چارچوب نظریات لیبرالیستی در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود نیز می‌توان به این نکته اشاره کرد که با توجه به میزان حجم مبادلات چین با اتحادیه اروپا و آمریکا به سختی می‌توان انتظار داشت ایران بتواند سهم قابل ملاحظه‌ای را در حجم مبادلات چین به خود اختصاص دهد. به عبارت بهتر در شرایطی که حجم مبادلات چین با آمریکا رقمی معادل ۲۰ درصد از تجارت خارجی این کشور را به خود اختصاص داده است، حجم مبادلات ایران با چین

به سختی از نیم درصد از کل حجم مبادلات تجاری این کشور فراتر می‌رود. از سوی دیگر روابط پیچیده چین و اسرائیل که در سال‌های اخیر ابعاد گسترده‌ای یافته است از دیگر عواملی محسوب می‌شود که با وجود خصومت استراتژیک ایران و اسرائیل امکان گسترش روابط راهبردی ایران و چین را با ابهام مواجه می‌سازد. حجم مبادلات چین و اسرائیل که در سال ۱۹۹۲ فقط به ۳۰ میلیون دلار بالغ می‌شد، طی سال‌های اخیر رشد قابل توجهی داشته و حجم این روابط طی ۱۶ سال گذشته به صورت متوسط سالانه ۴۰ درصد افزایش یافته است (Xinhua:9/11/2008) ضمن آنکه حجم این مبادلات در پایان سال ۲۰۰۸ نیز به رقم ۵/۱ میلیارد دلار رسید (Israeli Central Bureau of Statistics, 2009). نمودار شماره ۲ حجم واردات و صادرات ایران و چین را در مقایسه با حجم واردات و صادرات چین و اسرائیل طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ میلادی نشان می‌دهد که با توجه به وسعت جمعیت اندک اسرائیل در مقایسه با ایران قابل تعمق به نظر می‌رسد. (ارقام به میلیون دلار است)

نمودار شماره ۲: حجم مبادلات تجاری چین با ایران و اسرائیل



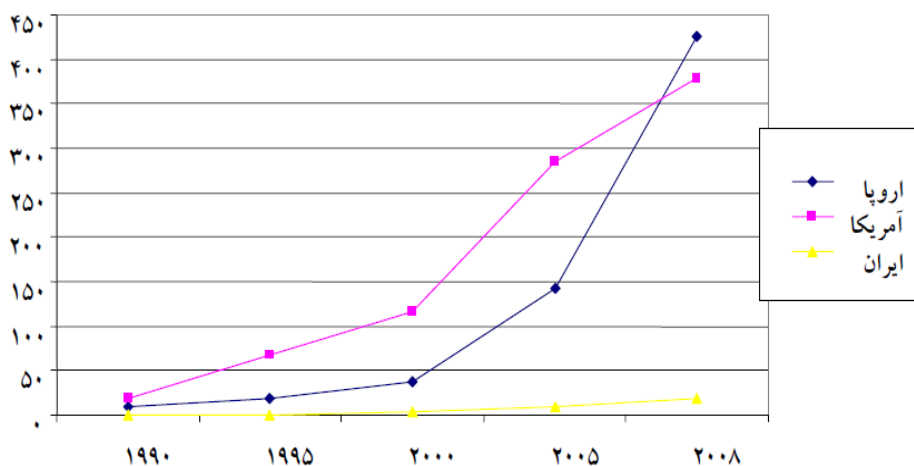
Sources: Israeli Central Bureau of Statistics Report, 2009, Xinhua, China daily.

-گزارش اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران در سال‌های مذکور

^۱ - لازم به ذکر است نمودار شماره ۲ حجم سرمایه‌گذاری‌ها را به واسطه عدم شفافیت ارقام موجود در نظر نگرفته است و فقط به مجموع آمار واردات و صادرات طرفین که از سوی منابع رسمی ارائه شده، اکتفا کرده است.

نمودار شماره ۳ نیز که از سوی نگارندگان و بر اساس آخرین آمار موجود درباره حجم تجارت چین با اتحادیه اروپا، آمریکا و ایران تنظیم شده است، روند حجم مبادلات چین با آمریکا و اتحادیه اروپا را در مقایسه با حجم مبادلات تجاری این کشور با ایران نشان می‌دهد: (ارقام به میلیارد دلار است)

نمودار شماره ۳: حجم مبادلات تجاری چین با ایران، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا



Sources: U.S. Census Bureau (2009) & Chinese Ministry of Commerce, (2009)

- گزارش‌های اتاق بازرگانی ایران و چین، گمرک ج.ا. ایران و گزارش اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران در سال‌های مختلف.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جمهوری خلق چین را بر اساس مدل‌های سنجش قدرت (نک: حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۵: ۴۶-۷۳) بدون تردید می‌توان در شمار قدرت‌های نوظهور قرن بیست‌ویکم به شمار آورد. آنچنان که رهبران این کشور نیز تصریح می‌کند: «با توجه به بزرگی قلمرو، جمعیت و اقتصاد پویا کمتر کسی می‌تواند حق چینی‌ها را برای تبدیل شدن به قدرت جهانی زیر سوال ببرد». با این وجود شواهدی نظیر همراهی چین با قدرت‌های بزرگ جهان در شورای امنیت و حجم همکاری‌های این کشور با

آمریکا، اتحادیه اروپا و اسرائیل نشان دهنده این نکته است که چین در حال حاضر بیش از آنکه در پی مواجهه مستقیم با قدرت‌های جهانی باشد، در صدد انطباق با شرایط قدرت همزمن و برتر نظام بین‌الملل یعنی ایالات متحده آمریکا برآمده است. در چنین شرایطی و با مفروض گرفتن جابجایی ژئوپلیتیک قدرت از غرب به شرق برای فهم آینده روابط ایران و چین، اگر چه به نظر می‌رسد چین در نهایت می‌تواند جایگاه بهتری را در معادلات ژئوپلیتیک نظام بین‌الملل بیابد اما از سوی دیگر آنچه از این منظر برای جمهوری اسلامی ایران (با مفروض گرفتن تداوم وضع موجود) به مثابه چالش مطرح می‌شود، نخست نامعلوم بودن و طولانی بودن جابجایی قدرت و سپس کیفیت این انتقال و جایگزینی قدرت است. از سوی دیگر نامعلوم بودن آینده تحولات اقتصادی چین به عنوان پیش‌شرط افزایش و انتقال قدرت، بیانگر این نکته است که احتمال موفقیت ایران در سیاست نگاه به شرق و بویژه گسترش روابط با چین در کوتاه و میان مدت متفی و در بلند مدت نیز مشروط خواهد بود و اگر چه در ظاهر امر امکانات زیادی در گسترش روابط با چین ملاحظه می‌شود، اما حتی در صورت دستیابی چین به قدرت برتر جهانی نیز با توجه به تداوم موقعیت ایران به عنوان کشوری ناراضی، تضمینی برای تداوم همکاری راهبردی ایران و چین وجود ندارد. بر اساس نظریات موجود درباره اتحاد و همگرایی، آنچنان که در این مقاله نشان داده شد، به نظر می‌رسد چشم‌انداز تحقق همگرایی و اتحاد راهبردی بین دو نظام جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین با فرض تداوم شرایط موجود چندان امیدوارکننده تصور نمی‌شود. افزون بر این از آنجایی که نفس همکاری‌های موجود بین ایران و چین را نیز نمی‌توان به صورت ذهنی مد نظر قرار داد در نتیجه با توجه به مقوله تحریم‌های ایران در شورای امنیت که با تایید ضمنی چین محقق شده است، به نظر می‌رسد این قبیل همکاری‌ها نیز در حال حاضر نمی‌توانند از حدود و ثغور مشخصی فراتر روند و در نتیجه دو کشور در بهترین شرایط می‌توانند فقط به برخی همکاری‌های فرهنگی و هماهنگی‌های محدود اقتصادی اکتفا کنند.

قدردانی

نویسندگان مقاله بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس بواسطه حمایت‌های مادی برای انجام این پژوهش کمال قدردانی و تشکر را داشته باشند.

منابع

۱. دوثرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد دوم، اول، تهران، نشر قومس.
۲. حافظ‌نیا، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۵)، طراحی مدل سنجش قدرت ملی کشورها، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره دوم.
۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰)، اصول سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
۴. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی شده: مناسبت و کارآمدی، اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۵. شاهنده، بهزاد (۱۳۸۰)، "جایگاه چین در اقتصاد بین‌الملل جدید، مجموعه مقالات همایش بررسی روابط ایران و چین، تهران، فرهنگ گفتمان.
6. Barnett, Michael (1996), "Identity and Alliances in The Middle East" In Peter Katzenstein, Ed., The Culture Of National Security, Norms And Identity In World Politics, New York: Columbia University Press.
7. Barnett, Michael and Jack Levy (1992), "Alliance Formation, Domestic Political Economy, and Third World Security", Jerusalem Journal Of International Relations, Vol: 14, No: 4.
8. Buzan, Barry and Ole Waever (2005), Regions and Powers, Cambridge: Cambridge University Press.
9. Cantori, Louis and Steven Spiegel (1970), The International Politics Of Region: A Comparative Approach, New Jersey: Prentice Hall.
10. Chinese Ministry Of Commerce Report (2009) at: www.english.mofcom.gov.cn
11. "China No 1 in Israeli Asian trade", Xinhua (9/11/2006).
12. China Israel Bilateral Trade (2008), "Israel's Trade Mission to China Report" (Israel embassy in Beijing)
13. David, Steven (1991), "Explaining Third World Alignment", World Politics, No: 43.
14. Israeli Central Bureau of Statistics Report (2009) at: www.cbs.gov.il/engindex
15. "Israel, China Celebrate 10 Years of Diplomatic Ties", China Daily (25/1/2002).
16. Larson, Deborah (1991), "Bandwagon Images In American Foreign Policy: Myth or Reality" In R. Jervis and J. Snyder, Ed., Dominoes and Bandwagons. Strategic Beliefs and Great Power Competition in the Eurasian Rimland, New York: Oxford University Press.
17. Liska, George (1962), Nations in Alliance: The Limits of Interdependence, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.

18. Meredith, Robyn (2007), *The Elephant And The Dragon: The Rise Of India And China And What It Means For All Of Us*, New York: Norton.
19. Mitrany, David (1975), "The Functional Approach To World Organization", *International Affairs*, Vol. 24.
20. Morgenthau, Hans (1985), *Politics among Nations, the Struggle for Power and Peace*, New York: Knopf.
21. Penhirin, Jacques (2005), "Understanding The Chinese Consumer" www.mckinseyquarterly.com
22. Schweller, Randall L. (1994), "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In." *International Security*, Vol. 19, No. 1.
23. U.S. Census Bureau Report, (2009) at: www.census.gov
24. US-China Business Council Report(2009) at: www.uschina.org
25. Walt, Stephen (1987), *the Origins of Alliances*, Ithaca: Cornell University Press.
26. Waltz, Kenneth (1979), *Theory of International Politics*, New York: Mcgraw-Hill Publishing Company.
27. Wight, Martin (1978), *Power Politics*, New York: Holmes & Maier.